أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

در روز گذشته عرض شد كه تعليق حكم و اراده بر شرط يا بر قيد، در نفس مولا ممكن است كه به صور مختلفي باشد و به لحاظ هركدام از اين صور، حكم خاص خود را پيدا مي‌كند، در مساله تعليقِ امر بر قدرت به نحو كلي، البته مساله شرط را الان ذكر مي‌كنيم، تا بعد مساله قدرت و اخصّ از آن قدرت كه استطاعت است در آنجا مطرح بشود، بطور كلي تعليقِ امر بر یک قيد كه در تحت قدرت فاعل و مكلف است، به اين نحو كلي در تحت قدرت است، فرض كنيد مولا معلق مي‌كند صلاﺓ را بر تحصيل طهارﺓ يا بر استقبال، يا اين كه فرض كنيد وجوب صلاﺓ جمعه را متوقف مي‌كند بر اجتماع سَبعَهِ اشخاص و يا ساير موارد از واجبات.

در اين جا كه اين شرط در تحت قدرت اين مكلف هست اين مساله به اين صورت امروز خدمت رفقا عرض مي‌شود و ديگر راجع به اين مطلب، بحث را تمام مي‌كنيم، گرچه قول داديم از امروز در رابطة بعضی از اختلافات در مساله واجب مطلق و مشروط صحبت كنيم، ولي من وقتي كه بحث تمام شد روز گذشته، ديدم بعضي از مطالب جا مانده، اين طور تصور كردم در ذهنم كه آن مطالب را بياورم و تصحيح كنم تا اين كه كيفيت ورود و خروج اين بحث در نزد ساير افراد، مشخص بشود كه نقطه اختلاف در كجاست؟

در تعليق امر بر قيد يا بر شرطي كه بطور كلي در تحت قدرت مكلف است، بر خلاف مثلا زوال يا بر خلاف همانطوري كه عرض شد حكمِ به جهاد كه بايد منوط به حضور امام معصوم عليه السلام باشد، آن در اختيار مكلف نيست يا اين كه زوال در اختيار مكلف نيست طلوع فجر در اختيار مكلف نيست يا اينكه اكرام زيد را متوقف مي‌كند بر مجيء زيد، كه آن در اختيار مكلف نيست در يكي از صوري كه ذكر شد در اين مثال، يك وقتي اكرام را متوقف مي‌كند بر مجيء زيد منتهي مكلف هم در تحصيلِ اين مقدمه، تكليف دارد واجب است يعني بايد زيد را بياورد در اين بلد و وقتي كه آورد حالا اكرامش بكند يعني چه خود زيد في حد نفسه بيايد در اين بلد، واجب است اكرام وچه اين كه زيد نيايد ولي منظور مولا اكرام زيد است در اين بلد، در شب كذائي. در اين جا به نحوي اکرام لحاظ شده است كه حتما حاصل بشود در، خود مكلف هم بايد به ايجاد مقدمه موصله قيام كند يعني بايد برود زيد را فرض كنيد از يك شهرستاني كه هست بردارد وبياورد و در آن شب او را اكرام كند اين يكي از آن مواردي بود كه در اين جا ذكر نشده است، گرچه حكم مولا رفته روي اكرام زيد بر فرضِ مجيء، منتهي اين فرض مجيء در اين جا به عنوان شرط وجود است نه به عنوان شرط وجوب، نه اين كه مولا بگويد اگر زيد آمد او را اكرام كن اگر نيامد هم اكرام نكن، به تو هم هيچ ارتباطي ندارد بيايد يا نيايد هر وقت زيد را در اين بلد ديدي يجب عليك الكرام اين گونه نمي‌گويد مولا مي‌گويد اكرام زيد بر فرض مجيء واجب است، ولكن اين فرض مجيء فرض وجود است، يعني زيد بايد در قم اكرام بشود و همه ببينند و مشاهده كنند كه شما او را اكرام كردي اگر اين اكرام را صد جا در تهران بكني اين فايده ندارد اين بايد در قم بيايد و در مرئي‌‌ و منظر باشد و در شب فلان هم بايد باشد كه همه هستند و اجتماع دارند و در جلوي چشم آنها زید اكرام بشود در اين جا تعليق اين حكم بر مجيء زيد، به عنوان شرط الوجود است نه به عنوان شرط وجوب، يعني خود مكلف نه تنها از مجيء زيد نبايد ممانعت كند بلكه بايد برود و زيد را بياورد خودش قيام به تحصيل مقدمه كند براي مقدمه وجوديه كه اين زيد در اين جا در آن شب حضور داشته باشد كه امر مولا به واسطه اين عدم حضور، ترك نشود.

پس بنابراين شما ديديد كه در تحصيل مقدمه اين لحاظ هاي مختلفي مولا به واسطه آن لحاظ ها، انبعاثِ طلب و امر از نفس مولا مُتُمَشّي مي‌شود كه آن انبعاث طلب بر اساس كيفيت ارتباط بين ايجاب و بين مامور به است آن كيفيت انبعاث، نحوه ظهور خارجي مامور به را براي مكلفين روشن مي‌كند، آن حالتي كه مولا در نفس نسبت به اين مساله دارد، اين مساله بسيار مساله دقيقي است اين را در نظر داشته باشيد تا به آن برسيم.

پس بنابراين، آن تعليقي كه مولا مي‌كند بر آن شرط ، آن شرط همان طوري كه عرض شد از دو حال خارج نيست يا در تحت قدرت مكلف است يا در تحت قدرت مكلف نيست آن كه در تحت قدرت مكلف نيست يك صورتي دارد که نسبت به او مطلب فرق مي‌كند مساله باز نسبت به او تفاوت مي‌كند كه بحثش را بعداً مي‌كنيم بعضي از چيزها هست كه در تحت قدرت مكلف نيست ولي از باب اين كه وقوعش حتمي است و مُتيقّن الوقوع هست مولا نظر بر اختيار مكلف بر اتيان و عدم اتيان او ندارد بلكه آن شرط را به عنوان ظرفِ فعليت براي واجب مي‌داند، مثل صلاﺓ بالنسبه به زوال، گرچه زوال شمس در تحت قدرت مكلف نيست، ولكن بر حسب جَرْي و عادت مساله زوال يك مساله متحقق‌الوقوع است شمس در اين موقع اين زوال را پيدا خواهد كرد، شارع نمي‌آيد وجوب را معلق بكند بر زوال به عنوان واجب مشروط، كه اگر قبل از زوال، بود اين واجب در اين جا منتفي است و اصل خود وجوب در كینونيتش و در تعلقش بر مكلف، متحقق بر زوال است وقتي كه زوال شد تازه الان وجوب صلاه آمد، يك ثانيه قبل از زوال اصلا نه وجوبي بود و نه صلاتي و نه هيچ چيز، همين كه الان زوال شد وجوب صلاه آمد؟ نخير، اين منظور نيست در اینجا، واجب حتي واجب مطلق است نسبت به زوال، منتهي عرض مي‌كنيم آن تعليقي كه در صاحب فصول گفتند در اينجا آورده مي‌شود اين قضيه مربوط مي‌شود به اموري كه آن امور در تحت اختيار مكلف نيست، خب در تحت قدرتش نيست، اين مساله به آن امور برگشت داده مي‌شود نه اين كه در تحت اختيار مكلف نيست ( من در اين جا مساله را پس و پيش آمدم گفتم ) در تحت قدرت بودن و در تحت قدرت نبودن، دخالتي در كينونيت وجوب ندارد، آن لحاظ مولا را نسبت به آن فعل بايد در نظر گرفت كه در بحث واجب معلق ما صحبت خواهيم كرد.

آنچه كه در اين جا مورد نظر است اين است كه مولا امر را معلق مي‌كند بر شرطي كه آن شرط در تحت قدرت مكلف است صَلِّ عن طهورٍ من باب مثال، اين وجوب صلاه كه در اين جا مشروط به طهور شده است آيا طهور در تحت قدرت مكلف هست يا نيست؟ بسيار خب شما مي‌گوئيد در تحت قدرت مكلف هست، حالا كه در تحت قدرت مكلف هست (اين جا آن نقطه بزنگاه مساله است) آيا مكلف مختار است به اراده خود از تحقق اين شرط جلوگيري كند؟ يعني فرض كنيد من باب مثال اين رفته است در يك جا كه در آنجا نهر آب است، الان مي‌آيد صل عن طهور موقع زوال مي‌شود و حكم وجوب صلاﺓ مي‌آيد اين با اختيار خود با اين كه الان نهر آب جلويش است مي‌آيد از نهر آب فاصله مي‌گيرد و مي‌رود در دو يا سه فرسنگي كه ديگر دسترسي به ماء ندارد، مكلف مي‌تواند اين عمل را انجام بدهد يا نه؟ قادر بر تحصيل مقدمه هست؟ آيا در عين قدرت بر تحصيل مقدمه، مختار در اتيانِ او هم هست يا نه؟ يعني مي‌تواند آن مقدمه را تحصيل كند يا مي‌تواند آن مقدمه را از خود دفع كند فاصله بگيرد و بيايد در يك جايي كه در آنجا آب نيست و بگويد كه حالا كه آب نيست خب پس نماز بدون طهور بخوانيم مي‌تواند اين كار را بكند يا نمي‌تواند؟ خب حالا دقت كنيد در اين فرض، كه اين امر معلق شده است بر يك شرطي كه آن شرط در اختيار و قدرت مكلف است، اگر شارع به مكلف اين اختيار را بدهد كه تو مي‌تواني از وقوع اين مقدمه جلوگيري كني در اين صورت آيا واجب به وجوب خود باقي مي‌ماند؟ يا اين كه آن وجوب از بين خواهد رفت ديگر واجب نيست، ديگر معنا ندارد از يك طرف شارع واجب كند اين صلاه را معلق به طهارت، بدون طهارت بگويد من قبول ندارم بايد خود نفس القيد هم در آن امر به صلاه دخيل ومنطوی است اگر شارع وجوب صلاﺓِ مشروط به طهارت را اين وجوب صلاتي كه الان آمده مشروط به طهارت، از نظر تحصيل مقدمه و عدم تحصيل مقدمه، در اختيار مكلف قرار بدهد خب مكلف مي‌گويد من ديگر تحصيل نمي‌كنم وقتي تحصيل نكرد پس تعلق صلاﺓ به طهارت لغو خواهد شد ديگر چه معنا دارد چطور شارع مي‌تواند صلاﺓ را معلق بر طهارت كند و مشروط به طهارت كند در حالتي كه اجازه دفع اين مقدمه را هم به مكلف مي‌دهد مقدمه از چيزهايي بود كه در تحت قدرت مكلف است نه اينكه خارج از قدرت است يعني مقدمه ای ما در اين جا داريم كه در تحت قدرت مكلف است مي‌تواند او را تحصيل كند، مثلا شارع مي‌گويد من باب مثال اكرم زيدا ليله الخميس بهذا الطعام، خب اين طعام يك علل ومعّدات و مواد خاصي مي‌خواهد، موادش هم الان در بازار هست مي‌تواند برود تهيه كند، وجوب اكرام معلق شده است بر ليله الجمعه، ليله الجمعه هنوز در اختيار مكلف نيست ما به آن كار نداريم آن چه كه با آن كار داريم تهيه موادي است كه آن مواد در قدرت مكلف است ليله الجمعه كه آن ظرف، برای وجوب است كه بحثش بعد مي‌آيد مثل زوال و این ها می ماند آنچه كه در تحت قدرت مكلف است، تهيه مواد است، خب ما فرض مساله رادر اين جا قرار مي‌دهيم: اگر تهيه مقدمات كه در قدرت مكلف هست، مكلف قادر بر جلوگيري از مقدمات باشد، فرض كنيد آنقدر نرود به بازار نرود نرود نرود، تا اين كه اين ماده‌اي كه كدو و بادمجاني كه مي‌خواهند بگيرند گوجه و سيب‌زميني تمام شود و می داند كه تمام مي‌شود يعني اگر امروز نرود بگیرد براي فردا شب ديگر نيست، آيا مكلّف شرعاً و عقلاً و عرفاً جايز است كه بسوق نرود و اين مواد را تهيه نكند و بگويد من كه فردا شب بايد اكرام بكنم چرا از الان بروم دنبال مقدمّاتش؟ مي‌تواند عرفاً و عقلاً و شرعاً اين كار را بكند؟ نه، نمي‌تواند اگر توانست دليل بر چيست؟ آن وجوب اكرام كه معلق بر تهيه اين مقدمات است لغو خواهد بود از يك طرف به او مي‌گويد بايد اورا با این مواد اكرام كني و از دیگر طرف مي‌گويد مي‌تواني، نروي بخری، خب اين لغو است ديگر دو حرف متناقض است اگر منظور تو وجوب اطعام به اين نحو است پس مكلف نمي‌تواند مقدمات را ترك بكند، اگر منظور شما وجوب اكرام بأی نحوٍکان است پس چرا مي‌گويي حتماً باید به اين نحو اطعام كند؟ بايد فقط اين خورشت و اين غذا كه مهمان تو آن غذا را دوست دارد بايد بروي برايش تهيه كني حالا شارع صلاه را مقيد بر طهارت مي‌كند، طهارت در تحت قدرت مكلف است اگر تعليق امر بر اين شرط كه در تحت قدرت مكلف است، در او جواز تحصيل و عدم تحصيل هم به مكلف واگذار شده باشد، اين با اصل وجوب منافات پيدا مي‌كند و اين از اطلاقيش مي‌افتد و ديگر مطلق نيست، اين مي‌شود واجب مشروط، اين كه صلاه واجب است الصلاﺓ واجِبهٌ فی أی حال و أی ظرفٍ و اين صلاﺓِ واجب هم مقيد به طهارت است، شارع تحصيل طهارت را در اختيار مكلف قرار مي‌دهد مي‌تواني تحصيل بكني يا نكني، اين از اطلاق حذف مي‌شود، پس اين با اصل واجب مطلق در كينونيت و در مفهوم منافات دارد و اين كلام مولا لغو خواهد شد.

حالا بيائيم سر قدرت (يكي يكي داريم مي‌آئيم جلو) اگر شارع آمد و گفت صلّ ان استطعت صلّ إن تَقدِر علي الصلاﺓ ، مشروط به چي كرد؟ مشروط به قدرت كرد قدرت هم يعني چي؟ يعني مقدمه براي وجود، اصل قدرت يعني همين، حالا بعضي‌ها كه آن را عقلي گرفتند آن را بعدا مي‌گوئيم كه صحت ندارد خود مقدمه وجوديه مي‌شود چی؟ اين قدرت مكلف است بر اتيان فعل ان استعطت ان قدرت ، ان تقدر علی الاطعام فاکرم زیداً لیله الخمیس ان قدرت يعني قدرت داشته باشي، اگر بتواني اگر نمردي و مريض نشدي، معنايش اين است، حالا در اين شرايط، آيا شخص مي‌تواند جلوي قدرت خود را بگيرد، مولا گفته است كه اگر قدرت داشتي، معنايش چيست؟ معنايش اين است، اگر مانعي پيش نيامد چرا اينقدر حرف را بپيچانيم صاف و بي‌ رو در بايستي، لُري و صريحش اين است كه اگر بتواني، يعني اگر چلاق نشدي و اگر مريض نشدي و اگر زنت با گوشت ‌كوب توي كله‌ات نكوبيد كه توي خانه افتادی (به سرما كه نيامده، انشاءلله از این چیزها نیامده ما چندروز پيش گفتيم ما تا به حال از آن نمازها نخواندیم انشاءاللَه خدا قسمت شما بكند) اگر قدرت پيدا كردي زيد را اكرام بكن، قدرت پيدا كردي يعني چي؟ يعني، اين اكرام من اين طور نيست كه حتي در حال مرض هم اكرام بكني منظور مولا اين نيست اكرام اين جور نيست كه حتي در حال احتضار هم باشي، مي‌خواهد آن عسر و حرج را بردارد مولا ، با اين بيان كه ان قدرت فاكرم زيداً لیله الخميس رفع عُسرُ و حَرَج را مي‌كند، رفع عدم مانعيت مانع را مي‌كند يعني همان اثبات مانعيت، رفع ضيغ و تحميل را مي‌كند، يعني اگر شرايط عادي باشد و بتواني اين را انجام بدهي بايد اكرام كني، اين همان ، واجب مطلق است فرقي نمي‌كند كه الان در اين جا اين تعليق امر بر إن قدرت اين تعليق او را از اطلاق بيرون می آورد و او را معلق مي‌كند بر يك شرطي كه آن شرط، در تحت قدرت و اختيار او نيست و بايد خودبه‌خود حاصل بشود در صورتِ حصول خودبه‌خودي اين وجوب در اين جا منجز مي‌شود، اگر آن حاصل نشد وجوب هم اصلا تحقق ندارد اين مي‌شود واجب مشروط، نه، اين واجب واجب مطلق است نيازي اصلا نيست كه مولا بگويد ان قدرت اولا تقدر نفس اكرم زيدا خودش اقتضاي وجودِ قدرت را مي‌كند که باید شخص قادر باشد من كه مي‌خواهم زيد را اكرام كنم نمي‌توانم چلاق باشم اکرام کنم بايد پا داشته باشم. اين كه مولا مي‌گويد ان قدرت فاکرم زیداً معنايش رفع عُسر و حَرَج است يعني خودت به عسر و حرج نيانداز يعني خيال نكن كه اگر هم مردي بايد اكرام انجام بشود نه به جری و عادت و روال عادي اين اكرام بايد محقق بشود اين واجب مي‌شود واجب مطلق اين ديگر مشروط نيست . اگر تحصيل قدرت به اختيار مكلف واگذار شده معنايش چيست؟ معنايش اين است كه من تا يك روز قبل، مي‌توانم اين قدرت را از خودم سلب كنم، بلند شوم از شهر بروم بيرون، مسافرت بروم، ديگر قدرت ندارم انجام بدهم، در اين صورت با نفس امر مولا بر اين قضيه منافات پيدا مي‌كند، اين هم در اين جا مي‌شود مثل قبل همين مساله مي‌آيد درباره استطاعت فلله علي الناس حج البيت من استطاع الیه سبيلا الان وجوب در اين جا آمده معلق شده بر استطاعت ، استطاعت يعني چي؟ يعني اگر قدرت داشته باشد، همان معناي ان قدرت است ان استطعت يعني اگر قدرت داشته باشد خب شارع هم آمده اين قدرت را براي ما بيان كرده كه منظور خداي متعال از ان استطعت يعني زاد و راحله، همین زاد و راحله‌اي كه انسان با آن همه جا مي‌رود با اين زاد و راحله كربلا مي‌رود با اين زاد و راحله استراليا مي‌رود با اين زاد و راحله مكه هم مي‌رود تفاوت نمي‌كند، زاد و راحله است و همه يكي است، اين زاد و راحله همان شرط ابتدائي براي مسافرت است فرض كنيد من باب مثال اگر ائمه عليهم السلام در روايات، استطاعت را به زاد و راحله تفسير نمي‌كردند، ما از اين استطاعت در آيه چه مي‌فهميديم؟ راوي چه مي‌فهميد؟ آن كه مي‌آید پيش امام عليه السلام و سوال مي‌كند منظور از استطاعت چيست؟ اگر حضرت نمي‌فرمودند الزاد راحله و مي فرمودند هر چي خودت فهميدي، ما چه مي‌فهميم؟ همين زاد و راحله را مي‌فهميم چيز خارج از اين كه نمي‌فهميم! یک خر داشته باشد سوار بشود وبرود الان كه ماشين وطیاره وکشتی واین ها، آن موقع چه بوده است آن موقع همين كشتي هم بود، دريا را با کشتی طي مي‌كردند؟ حج فقط براي عربستان كه نيست، كشورهاي آفريقايي الآن وصل است، كشورهاي كه جدا هستند مثل استراليا كه اصلا به طور كلي يك قاره جدايي است، انگلستان يك جزيره‌اي است كه جداست، امريكا جزيره بسيار بزرگي است كه بسياري از كشورها مثل برزیل و اكوادور و كانادا توي همين يك جزيره هستند، اين جزايري كه خارج هستند آیا حج بر اين ها واجب نيست بر اين ها هم واجب است اين ها چطوري بايد بيايند؟ طياره هم كه نبوده با كشتي بايد بيايند، اگر فرض كنيد لله علي الناس حج البيت مي‌آمد و يكي از آمريكا مي‌آمد خدمت امام صادق عليه السلام البته آن موقع كه آمريكا كشف نشده بود مثلاً مي‌آمد در خدمت امام صادق عليه السلام و حضرت مي‌فرمودند: خدا به تو عقل داده يا نداده خودت چي مي‌فهمي؟ مي‌گفت شنا كنم ان استطعت ‌يعني از آمريكا شنا كنم بيايم تا جده تمام دریا را !! مگر خُل شدي؟ يك عده مي‌خواستند يك جا سينه خيز بروند، نمي‌دانم كجا بود از توي كيش راه افتادند توي دريا غرق شدند!! خب آن جا بايد شنا كرد حالا امام عليه السلام به آنها مي‌گويد ان استطعت می گوید یا بن رسول اللَه من آن طرف دنیا هستم آب هست، حضرت مي‌گويد خب سوار كشتي بشو در اين جا منظور از إن استطعت، الاغ و اسب و كجاوه نيست، الاغ و اسب و كجاوه، مربوط به افرادي است كه در خشكي‌ هستند ولي براي آ‌ن افرادي كه در جزيره هستند آن الاغ و اسب و كجاوه تبديل به بلم و قايق و كشتي مي‌شود همين نسبت به بلاد نزديك تبديل به مشي مي‌شود، مثلا فرض كنيد شخصي در ده فرسخي يا پانزده فرسخي مكه است، خب تو به اندازة خودت روزی يكي دو فرسخ راه مي‌روي خب چند روز زودتر راه بيفت و بيا، اين برداشت عرفي، كه الان ما هم همين برداشت را مي كنيم، اگر امام عليه السلام اين مطالب را نمي‌فرمود كه مقصود از استطاعت، زاد و راحله است یا موؤنه و خرج سفر ما چه مي‌فهميديم؟ ما هم همين را مي‌فهميديم.

پس بنابراين روي اين جهت ان استطعت چون در اينجا شرط براي آن قرار گرفته است اين شرط ، شرط الوجود است و اين مقدمه مي‌شود مقدمه وجوديه يعني اگر قدرت داشته باشي. حالا اگر مقصود شارع از تعليق امرِ حج بر استطاعت كه استطاعت در قدرت مكلف است نه خارج از قدرت مكلف، يعني مثل زوال شمس نمي‌ماند از جمله مقدماتي است كه مكلف مي‌تواند تحصيل استطاعت را بكند يا مي‌تواند نكند ، مي‌تواند اين تحصيل استطاعت بشود و مي‌تواند هم نشود، براي تحصيل زاد و راحله مكلف مي‌تواند بنحوي زندگي كند كه تا آخر عمر مستطيع نباشد، مي‌تواند اين كار را بكند. در مورد خمس ما چي گفتيم تعليق وجوب خمس بر نصاب و بر زائد بر مؤونه سنه اين در اختيار مكلف و در تحت قدرت اوست، شارع اين اختيار را داده است كه مي‌تواني تحصيل ارباح بكني اين تحصيل ارباح زائد بر موؤنه سنه باشد خمس به آن تعلق مي‌گيرد مي‌تواني نكني بجاي اين كه بروي ده ساعت كار كني پدر خودت را دربياوری اعصابت را خراب کنی دوساعت كار كن، اتفاقاً روايت هم داريم وقتي به اندازه خرج روز درآوردي در مغازه را ببند بيا خانه، بقیّه را با زن و بچه‌ات حال كن، به مستحبّاتت برس روايت داريم (البته من مي گويم) چرا بلند بشوی بروي ده ساعت كار كني براي چه كسي می خواهی كار كني؟

همه خدا دارند، به اندازه خرج روزي و مخارج آن روزت كه كار كردي، كِركره را بكش پائين برو خانه، بنشین مطالعه کن برو قدم بزن گردش كن تفریح كن و بگو و بخند، يعني چه همه‌اش ايستادي پشت چرتكه نگاه به اين شيشه مي‌كني مشتري كي مي‌آيد داخل؟! نيامد به جهنم!! برو در خانه‌ات، خدا قرار باشد روزي را برساند مي‌رساند، ولی الان چه خبرها است واقعا، همه چيز از آن طرف شده است چه درسهائي به ما دادند و در عمل ما واقعاً چه مي‌كنيم؟!! اسم خودمان را هم مسلمان گذاشتيم و بعد تبلیغ اسلام هم داريم مي‌كنيم!! بگذريم.

خب در اين جا شخص مي‌تواند بگوید كه شارع كه در اختيار من گذاشته تحصيل مقدمه را ، جلوي تحصيل مقدمه را مي‌گيرم اصلاً به اندازه‌اي كار مي‌كنم كه مصارفم به اندازه موؤنه سنه ام باشد تمام شد، ارباحي كه در اين جا بدست مي‌آورم به اندازه موؤنه سنه ام باشد در این صورت وجوبی هم نیست، اين مي‌شود واجب مشروط، واجب مشروط در آنجائي است كه نظر شارع در اين وجوب، بر حصول شرط است، حصول شرط، علت براي انبعاثِ امر است و عدمش علت براي عدم انبعاث است و در اين دو قضيه هيچ فرق نمي‌كند چه باشد چه نباشد اما اگر حاصل شد اين مساله پيدا مي‌شود، مثل اين كه فرض كنيد وجوب صلاهِ آيات، وجوب صلاﺓ آيات متوقف بر كسوف وخسوف است حالا كسوف و خسوف پيدا شد، واجب است اگر نشد واجب نيست، الآن من مي‌دانم طبق تقويم دقيق كه فردا در اين بلد خسوف پيدا خواهد شد، بلند مي‌شوم الان جايم را عوض مي‌كنم مي‌روم آن طرف دنيا در استراليا كه در این موقع در آنجا خسوف وجود ندارد، هیچ اشکال ندارد، شارع كه نگفته حتماً باید سرجايت باشي خسوف را ببيني و نماز آيات هم بخواني، نخير، يا فرض كنيد در اين جا من مي‌دانم كه اداره زلزله ‌نگاري (كه دوساعت بعد از زلزله تازه مي‌گويند زلزله آمد) گفته كه امروز بعدازظهر ساعت 4 در قم زلزله مي‌شود من هم خيلي آدم ترسو! مي‌گويم عجب زلزله مي‌شود؟! پس بلند شوم فرار كنم (آخر بعضي‌ها من ديدم كه قبل از زلزله مي گويند بله، امتحان الهي است بديهي است ولي تا يك خورده زیر پايشان تكان خورد چنان فرار كردند و رفتند به سمت بله كه بروند از اين منطقه دور شوند خب حرف زدن خيلي خب است) من از زلزله خيلي مي‌ترسم مي‌گويند آقا امروز زلزله خواهد آمد و ساعت 4 است بسیار خب من الان اين منطقه خودم را ترك مي‌كنم مي‌روم در يك منطقه‌اي كه مي‌دانم اين زلزله شعاعش به آنجا كشيده نمي‌شود در اختيار من است اشكال ندارد، چرا؟ چون شارع نگفته حتما بايد توي منطقه‌ات باشي و شاهد زلزله باشي اگر در اين جا بودي و يك همچنين وصفي و قيد و شرطي اتفا ق افتاد اين تكليف(وجوب نماز آيات) بر تو مترتب هست، خيلي خب مي‌تواني در اين جا نباشي و خودت را از اين مقدمه بيرون بياوري و از اين شرط خارج كني، شارع اين اختيار را به من داده است حالا در مورد ان استطعت، لله علي الناس حج البيت من استطاع الیه سبيلا، استطاعت كه قدرت است تحصيل قدرت، آيا شارع اختيار رفع استطاعت و قدرت را به من داده است يا نه؟ اين صحبت ماست يعني آيا مثل زلزله مي‌ماند مثل نماز آيات مي‌ماند؟ يا نه استطاعت يعني قدرت اگر بگوئيم كه شارع اختيار رفع استطاعت را داده است معنايش اين است كه حج واجب نيست، حج از وجوبش سلب مي‌شود هر كسي مي‌تواند تا آخر عمرش رفع استطاعت كند، الان من مستيطع هستم و قبل از اشهر حج همه اموالم را مي‌بخشم تمام شد، رفع استطاعت شد سال بعد همينطور سال بعد همينطور و بدون حج از دنيا مي روم پس حج از وجوبش ساقط شد يا اينكه تا آخر عمر هر مالي كه بدست من بيايد، من اين مال را مي‌بخشم، دست خودم است ديگر،مي‌خواهم مستطيع نشوم، حالا اصلا اين يك اشكال ديگر است، غير از آن اشكال اول كه گفتيم وقتي كه امري متوقف بر قدرت بشود آن قدرت اصلا شرط وجود است اصلا در نفس مولا نيست اين شرط وجود است، جري و عادت است كه اين امر طبيعي است كه معلق بر يك شرطي به عنوان شرط وجود است مثل صلوﺓ بالنسبه به طهارت مي‌ماند به همان طوري كه مكلف واجب است كه خودش تحصيل طهارت را بكند براي صلاه مكلف هم واجب است كه تحصيل قدرت را بكند مثل اينكه اكرم زيدا بهذا الطعام بايد برود تحصيل بكند اين در تحت قدرت است حالا اگر خود قدرت كه نيازي به گفتن هم ندارد اين كه شارع مي‌گويد ان استطعت زيادي گفته است لله علي الناس چون چه بگويد ان استطعت چه نگويد ان استطعت استطاعت درآن هست در اين صورت اگر قرار باشد اين استطاعت در اختيار مكلف باشد، نفياً و اثباتا،ً لازمه‌اش اين است كه حج از وجوب خودش بطوركلي ساقط بشود.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد